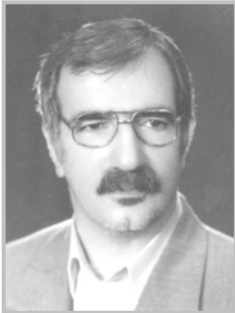


اصطلاحات خوشنویسی

شعر حافظ



دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی - شاعر و نویسنده

به گرد لب خط از عنبر نوشتی

بساط خوب رویان در نوشتی

کس از یاقوت بالاتر نینوشت

تو از یاقوت بالاتر نوشتی

نخست از همین کلمه‌ی «نقطه» که در شعر شاطر عباس هم بود و کوچکترین واحد نگارش و در همان حال از ارکان آموزش خوشنویسی است، بی‌اغازیم. در مورد نقطه می‌فرماید:

این نقطه‌ی سیاه که آمد مدار نور

عکسی‌ست در حقیقه‌ی بیش ز خال تو

همین یک مورد را در تمام غزلیات و در قصاید و مثنوی‌ها و قطعات به کار برده است و ایهامی به خط و خطاطی ندارد. چنان‌که به **سطر** هم تنها یک‌بار در غزلیات خود اشاره دارد و در آن هم به خطاطی ایهام ندارد:

هر پاره از دل من و از غصه، قصه‌ی

هر **سطری** از خصال تو وز رحمت آیتی

اما به **لوح** به معنی نوعی فلز یا کاغذی که در آن خطی

می‌نوشته‌اند، ده مورد اشاره دارد. از جمله‌ی این بیت معروف:

نیست بر **لوح** دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

این‌جا عرض کنم که این بیت در دیوان تصحیح مرحوم قزوینی و غنی به صورت: نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست (به جای قامت یار) آمده که با همه‌ی اهمیتی که این نسخه‌ی علمی دارد و هنوز هم به نظر اینجانب فراتر از آن نسخه‌ی نیامده است، در این بیت (مانند چند مورد دیگر) حق آن است که از نسخه‌های دیگر پیروی کنیم که در آن‌ها قامت یار ذکر شده است، زیرا حافظ کسی نیست که از **یار** که در نوشتن هم با خود الف دارد، چشم ببوشد و به جای آن **الف قامت دوست** بگوید.

مورد دیگر از مصطلحات خوشنویسی، **خط غبار** است که هنوز

هم گمان دارم میان خوشنویسان رایج و مصطلح است. می‌فرماید:

گر دست دهد خاک کف پای نگارم

بر لوح بصر، **خط غباری** بنگارم

نکته‌ی که این‌جا برای یادآوری مهم‌تر است، این است که

می‌فرماید: بر لوح بصر، **خط غباری بنگارم** و نمی‌گوید **بنویسم**.

نگاشتن، صورت هنری نوشتن است، یعنی حافظ به خوشنویسی به‌عنوان یک هنر خلّاقه نگاه می‌کند. آن‌چه در خوشنویسی و در هر

□ در ادبیات ما، چنان‌که از همین دو بیتی که خواندید و در آن در توصیف لب یاقوتی یار، به خوشنویسی یاقوت مستعصمی تلمیح دارد، از دورترین روزگار، خط و خوشنویسی حضور چشمگیر داشته است.

اگر بخواهیم از صدر به ساقه پردازیم و در برابر آن دو بیتی که هرچند نمی‌دانم از کیست، اما یقیناً از متقدّمان است، از متأخران هم در این زمینه شاهدهی بیاوریم، باید به غزل بسیار مشهور شاطر عباس قمی اشاره کنیم که می‌فرماید:

روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است

آری، افطار رطب، در رمضان، مستحب است^۱

روز ماه رمضان زلف می‌فشان که فقیه

بشکند روزه‌ی خود را به گمانی که شب است

زیر لب وقت نوشتن همه‌جا نقطه نهند

وین عجب نقطه‌ی خال تو که بالای لب است

نقطه‌ی خال تو بالای لب ت افتاده است

نقطه هر جا غلط افتاد، مکیدن ادب است

که دقیقاً اشاره به ادب و آداب خوشنویسی دارد. در یک چلیبا یا قطعه‌ی که استادی نوشته است، اگر نقطه‌ی ناگاه از سر قلم نابه‌جا بچکد، انگشت زیر آن می‌نهداند تا آن قسمت برجسته‌تر شود و آن‌گاه آن را می‌مکیده‌اند.

البته در شیوه‌ی ساخت مرکب و فرمول ساخت آن رساله‌ها نوشته بوده‌اند و به ندرت از دوات استادی نقطه‌ی غلط می‌چکیده است. اما نقطه هر جا غلط می‌افتاد، مکیدن جزو ادب و آداب برداشتن آن بوده و شاطر عباس به همین آداب تلمیح کرده است.

باری، این مقدمه را عرض کردم تا در فرصتی بسیار کوتاه، در دیوان خواجه‌ی شیراز، حافظ، توقی بکنم و بینم آیا از اصطلاحات خوشنویسی و خطاطی در این دیوان آسمانی چیزی هست.

فن شریف روحانی دیگر مانند آن مهم است، همان جنبه‌ی هنری و در یک کلمه، جنبه‌ی خلاقه‌ی آن است.

اهمیت هنرمند، از دیدگاه فرهنگ ایرانی - اسلامی ما در همین جنبه‌ی او نهفته است، به همین روی هم می‌گویند خداوند در **حاکمیت و الوهیت و مالکیت** خود در طول تاریخ مشرکانی داشته است که به همان ترتیب عبارتند از **فرعون‌ها** در حاکمیت خدا؛ **بلعم باعورها**، و تمام کسانی که به‌جای خداوند، می‌خواهند مردم واله و شیدای آن‌ها باشند؛ در الوهیت خدا و **قارون‌ها** در مالکیت خداوند.

اما تنها خالقیت خداوند مشرک ندارد، زیرا خداوند خلاقیت خود را خود میان هنرمندان جهان وانهاده است و هر هنرمندی در حوزه‌ی خلاقیت خود در واقع خداگون است. بنابراین آن خلاقیت که یک خوشنویس در چرخش و پیچش و نوازش قلم^۲ و در مجموعه‌ی یک چلیپا، یا یک قطعه، به‌کار می‌برد، همان است که کار او را از یک نوشتن ساده و از ماشین‌های نگارش، جدا می‌کند؛ آن **درستی** شگرف که در **شکسته‌ی** درویش عبدالمجید طالقانی می‌بینیم که با **شکستگی ارزد به صد هزار درست**؛ آن همان خلاقیت است.

و لذا حافظ می‌فرماید: «بر لوح بصر، خط غباری بنگارم» و نمی‌فرماید بنویسم. این را از آن رو می‌گوییم که او درست در هنگامی که به عللی دیگر نمی‌خواهد به جنبه‌ی هنری خط‌نویسی اشاره داشته باشد، از کلماتی دیگر مثل **تحریر** استفاده می‌کند نه نگارش:

افسوس که شد دلبر و در دیده‌ی گریان

تحریر خیال **خط** او، **نقش** بر آب است

و یا:

بدین رواق زبرجد **نوشته‌اند** به زر

که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
که بر نکویی تکیه دارد نه بر خط، این جنبه در همه‌ی هنرها در نظر گرفته شده است. در شعر هم، تنها ردیف کردن قافیه، یا موزون بودن یا صحت کلمات و حتا استواری آن‌ها هنر نیست. ملک‌الشعرا می‌فرماید:

ای بساط ناظم که او در عمر خود شعری نگفت.

شعر، یک نگرش ویژه‌ی خلاق است که اگر در کسی وجود داشت، خودش به سراغ شاعر می‌آید. خداوندگار ما، مولوی، می‌فرماید:

تو میندار که من شعر به خود می‌گویم

تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم
شاعر، گیرنده‌ی دارد که با آن تصاویر آن جهانی را می‌گیرد و امواج آن خود به سراغ او می‌آید.

به سخن خود بازگردیم. حافظ به همین انگاره، آن‌جا که نوشتن هنر نیست، از کلمات دیگر بهره می‌گیرد، چند مثال زدیم و اینک باز مثالی دیگر، **نوشته‌اند** بر ایوان جنه‌المأوا:

که هر که عشه‌ی دنیا خرید وای به وی.

شاید به همین دلیل است که او در ذکر درجات خط وقتی به خط خوش اشاره می‌کند، چون هنوز به عالی و ممتاز نرسیده کلمه‌ی نگارش برای آن به‌کار نمی‌برد:

دوران همی نویسد بر عارضش **خطی خوش**

یارب نوشته‌ی بد، از یار ما بگردان
برگردیم به اصطلاحاتی که حافظ از خطاطی در غزلیات خود به‌کار برده است: همین **غبار** را چند جای دیگر هم آورده:

غبارِ خط بیوشانید، خورشید رخس یارب

بقای جاودانش ده که **حُسن** جاودان دارد

خط محقق

ایهام به خط محقق، از مواردی است که آگاهی دقیق حافظ را از انواع خطوط خوشنویسان زمان وی می‌رساند، چنان که در همین بیت که از خط محقق نام می‌برد، به اصطلاح «**حُسنِ خط**» هم اشاره می‌کند که به‌جای خوشنویسی امروز به‌کار می‌رفته و امروز هم رایج است:

کسی که حسن خط دوست در نظر دارد

محقق است که او حاصل بصر دارد

اشاره به برخی کارهای خوشنویسان مثل درست کردن نی‌قلم و برداشتن نوک قلم با تیغ:

چو **خامه** در ره فرمان او سر طاعت

نهاده‌ایم مگر او به **تیغ بردارد**

حافظ به‌جز خط غبار، به خطوط دیگر هم اشاراتی شاعرانه دارد که من نمی‌دانم آیا در تاریخ خط، نوعی خط بوده است و منسوخ شده یا نه، و یا احیاناً هنوز هم باقی‌ست، از جمله: **خط زنگاری، خط مشکین، خط سبزی، خط بنفشه و خط هلالی**.

البته همه‌ی این موارد به‌صورت ایهام تناسب در توصیف خط یار به‌کار رفته است، اما کاربرد برخی از آن‌ها به‌گونه‌ی است که چون دقیق شویم، یقین می‌کنیم که حافظ اگر خود خوشنویس نبوده، به نحو وسیع و عمیق با این هنر آسمانی ارتباط و علاقه داشته است و ضمناً از لابه‌لای همین اشارات، می‌توان به صنعت‌هایی که خوشنویسان زمان او در کار خود به‌کار می‌برده‌اند، پی برد. مثلاً در یک مورد می‌گوید:

بیاض روی تو را نیست نقش در خور، از آنک

سوادی از **خط مشکین** بر ارغوان داری

یقیناً این شعر نشانه‌ی آن است که در زمان او، خط مشکین خطی بوده است که با مرکب سیاه می‌نوشته‌اند (و نه خطوطی که با مرکب‌های رنگین و همراه با نقش مناسب در اطراف آن تزئین کرده‌اند) یعنی **سوادی** یا به‌قول امروزی‌ها **رونوشتی** از خط مشکین تو، یعنی زلف، بر ارغوان چهره نوشته‌ی که برای بیاض یا سپیدی روی تو در اطراف آن نمی‌توان نقش در خور و مناسبی یافت. چنان که جای دیگر به این نقش در خور اشاره دارد:

یارب چه در خور آمد گردش **خطِ هلالی**. یا جای دیگر می‌فرماید:

بر آن نقاش قدرت آفرین باد که گرد مه کشد **خط هلالی**
اگر فرصت استقصای کامل می‌بود، از اصطلاحات دیگری که حافظ با تلمیح به خوشنویسی به‌کار برده است چون **رقم خوش**،

کاغذین جامه، طغرا، منشور، و خود کلمه‌ی خط و تمامی معانی آن، و نیز از نسخه، سواد، بیاض و نقش غلط، نوشته‌ی بد، خط مور و جز آن‌ها سخن می‌گفتم. اجازه بدهید سخن را با این بیت او به پایان ببرم که:

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسأله‌آموز صد مدرّس شد
و او به این نکته اشاره دارد: آن‌هایی هم که به مکتب می‌روند و خط می‌نویسند، استاد هم می‌شوند، از آن غمزه‌ی الهی انسانی غافل نباشند، اگر آن غمزه‌ی الهی - انسانی در استادی بود، مسأله‌آموز صد مدرّس می‌تواند شد، و حق هم، تنها همین است که باز حافظ گفت:

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم

که جان را نسخه‌ی باشد ز لوح خال هندویت
و اینک در پایان مقاله، تمام ابیاتی را که به ایهام یا تصریح با خط و خوشنویسی تناسب دارند، برای استفاده‌ی علاقه‌مندان ذکر می‌کنم:

○ گر دست دهد خاک کف پای نگارم

بر لوح بصر خط غباری بنگارم

○ غبار خط بیوشانید، خورشید رخس یارب

بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد

○ بس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت

گرچه نبود در نگارستان، خط مشکین غریب

○ هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند

رموز جام‌چم از نقش خاک ره دانست

○ لطیفه‌ی بی‌ست نهانی که عشق از او خیزد

که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری^۳ است

○ سبزه‌ی خط تو دیدیم و ز بستان بهشت

به طلبکاری این مهرگیاه آمده‌ایم

کلک^۴ به معنی قلم

○ زبان ناطقه در وصف شوق نالان است

چه جای کلک بریده زبان بیهوده‌گوست

کلک زبان‌بریده‌ی حافظ در انجمن

با کس نگفت راز تو، تا ترک سر نکرد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی

به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن

از نی کلک همه قند و شکر می‌بارم

○ عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست

دیگرگاه است کز این جام هلالی مستم

○ دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم

نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم

○ تا بود نسخه‌ی عطری دل سودازده را

از خط غالیه‌سای تو، سواد^۵ طلیسم

○ به نوک خامه، رقم کرده‌ی سلام مرا
که کارخانه‌ی دوران مباد بی‌رقمت

○ زبان خامه ندارد سر بیان فراق
وگر نه شرح دهم با تو داستان فراق

○ عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود
نه به نامه‌ی پیامی نه به خامه‌ی سلامی

کاغذ

○ کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک
ره‌نمونیم به پای علم داد نکرد

○ دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش
یارب نوشته‌ی بد^۶ از یار ما بگردان

○ ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب
که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن^۷

○ خط عذار یار که بگرفت ماه از او^۸
خوش حلقه‌ی بی‌ست، لیک به در نیست راه از او

○ ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی، سایه‌ی بر آفتاب انداختی

○ آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در نوشتی

سواد و بیاض

○ سواد نامه‌ی موی سیاه چون طی شد
بیاض کم نرود گر صد انتخاب رود

○ بیاض روی تو را نیست نقش در خور از آنک
سواد^۹ی از خط مشکین بر ارغوان داری

○ گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست؟
نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

تهران - رمضان ۱۴۲۵ / مهرماه ۱۳۸۳ ■

پی‌نوشت‌ها

۱- تناسب آن را با ماه مبارک رمضان که در آنیم فراموش نفرمایید.

۲- این تعبیر را از خود حافظ گرفته‌ام که می‌فرماید: ز دلبرم که رساند نوازش قلمی، هرچند او از این نوازش مراد دیگری دارد.

۳- در این جا خط دور لب است، اما آیا خط زنگاری هم خطی بوده است؟

۴- روی هم ۲۱ مورد کلک در غزل‌های حافظ داریم. کلک به دو معنی است: یکی نویسندگی و زبان و بیان شعر: «کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد» و دیگر به معنی: قلم.

۵- سواد: رونوشت

۶- سرنوشت بد

۷- که ایهام به چلیپا دارد.

۸- به جای آن که رخ او ماه‌گرفتی داشته باشد، ماه از رخ او می‌گیرد.

۹- یقیناً این بیت نشانه‌ی آن است که خط مشکین = مشکى = خطی بوده است که همراه با نقش مناسب اطراف، مثل تذهیب و امثال آن می‌نوشته‌اند. معنی شعر این است: تو که رونوشتی از خط مشکین (= زلف) بر اغوان صورت نوشته‌ی، برای بیاض (= سپیدی) روی اطراف آن، نمی‌توان نقش در خور یافت. شاهد دیگر:

یا مَبْسَمًا يُحَاكِي دُرْجًا مِنَ اللَّالِي

یا رب چه در خورد آمد گردش خط هلالی